

پانوراما (۵)

خواندن در توالی



ادبیات جهان - ۱۵۷

رمان - ۱۳۲

سرشناسه: میلر، هنری، ۱۸۹۱-۱۹۸۰ م.
عنوان و نام پدیدآور: خواندن در توالت/هنری میلر؛ ترجمه محمد رضا شکاری.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۷۱ ص.
فروست: پانوراما؛ ۵.
ادبیات جهان؛ ۱۵۷. ۱۳۲.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۳۷۳-۸-۱
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Reading at the Cabinets.
موضوع: داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۰ م.
موضوع: American fiction--20th century
شناسه افزوده: شکاری، محمدرضا، ۱۳۶۷ -، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ خ ۸۴/ی ۳۵۳۷/PS
رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴
شماره کتاب‌سناسی ملی: ۴۸۶۹۴۸۱

خواندن در توالی



هنری میلر
ترجمهٔ محمدرضا شکاری

انتشارات ققنوس
تهران، ۱۳۹۶

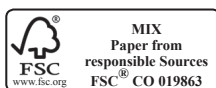
این کتاب ترجمه‌ای است از:

Lire aux cabinets

Henry Miller

Gallimard, 1975

(متن از زبان اصلی برگردانده شده است.)



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

هنری میلر

خواندن در توالی

ترجمه محمدرضا شکاری

چاپ اول

۱۶۵۰ نسخه

اسفندماه ۱۳۹۶

چاپ پژمان

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۸ - ۳۷۳ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISSN: 978-600-278-373-8

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۶۰۰۰ تومان

فهرست

- ۷..... یادداشت ناشر
- ۹..... درباره نویسنده
- ۱۱..... آنها زنده بودند و با من حرف می زدند
- ۳۹..... خواندن در توالت

یادداشت ناشر

دانشجویی که سال‌ها پیش از قیمت بالای کتاب به تنگ آمده بود و آرزوی داشتن کتابخانه شخصی لحظه‌ای دست از سرش برنمی‌داشت، هرگز فکرش را هم نمی‌کرد ایده‌اش بعدها به مجموعه‌ای ارزشمند تبدیل شود؛ مجموعه‌ای که حالا پس از گذشت یک دهه و اندی تعداد عناوینش به عدد پانصد نزدیک شده است. آن دانشجوی بی‌پول علاقه‌مند به ادبیات ناامید نشد و شروع کرد به خریدن کتاب‌های جیبی کم‌حجم و ارزان‌قیمت انتشارات گالیمار و چیدن باریکه‌های سفید یک‌شکل و یک‌اندازه کنار هم. به این ترتیب او پایه‌گذار مجموعه‌ای شد به نام Folio 2€؛ مجموعه‌ای متشکل از تک‌داستان، مجموعه داستان یا بخش‌هایی از شاهکارهای ادبی جهان با قیمتی اندک. هدف این مجموعه خلاصه شده بود در قرار دادن داستان‌ها یا رمان‌های کوتاه یا بخش‌هایی از رمان‌های چندجلدی و گرانبها در دسترس همگان با این امید که خواننده، پس از مطالعه قطعه یا داستان‌های انتخاب‌شده، برای خواندن دیگر آثار نویسنده اشتیاق پیدا کند. اریک فیتوسی از کتابفروش‌های لیون ادعا کرده که بارها پیش آمده خواننده‌ای پس از خرید یکی از کتاب‌های این مجموعه، بازگشته، تشکر کرده و دیگر آثار نویسنده مورد نظر را خریده است. ناگفته نماند این طرح مخالفانی نیز داشته که مدعی بوده‌اند ممکن است کسی با خواندن بخش‌های انتخاب‌شده از یک رمان، دیگر سراغ اصل اثر نرود و مطالعه

تک‌داستان‌ها ممکن است میل خواندن مجموعه آثار نویسنده را در مخاطب از بین ببرد. پاسخ آن‌ها چیزی نبود جز: «خواندن گزیده‌ای از آثار به مراتب بهتر از نخواندن آن‌هاست.»

از سوی دیگر، به‌رغم ضرباهنگ سریع زندگی امروز، اوقات ما پر است از فراغت‌های کوتاه و فرصت‌های طلایی. اتاق انتظار پزشک و صف بانک و وقت‌هایی که توی تاکسی و مترو می‌گذرانیم، می‌تواند وقف سرک کشیدن از پنجره‌ای کوچک به جهان عجیب شاهکارهای ادبی شود. نیز، بارها اتفاق افتاده که تلاش کرده‌ایم مطالعه‌ی یکی از این شاهکارها را آغاز کنیم اما به دلیل هیبت اثر، نداشتن زمان کافی یا همگام نشدن با حال و هوای داستان از این کار بازمانده‌ایم. در این مواقع دسترسی به گزیده‌ای خوشخوان و مناسب می‌تواند جرئت و شوق مطالعه‌ی آثاری را که خواندنش کاری شاق به نظر می‌رسید در ما برانگیزد.

گروه انتشاراتی ققنوس، پس از تجزیه و تحلیل اهداف مجموعه Folio 2€، تصمیم گرفت امکان کسب چنین تجربه‌ای را برای مخاطبان ایرانی نیز فراهم کند. پس، انتشارات گالیمار را از تصمیم خود مطلع ساخت و چندوچون گرفتن کپی‌رایت آثار را جویا شد. ناشر فرانسوی علاقه‌ی بسیاری به انتشار این مجموعه در ایران نشان داد؛ اما از آن‌جا که بعضی آثار به نویسندگان غیرفرانسوی تعلق دارند و از زمان مرگ بعضی‌شان بیش از پنجاه سال گذشته، خود را تنها مسئول واگذاری حق نشر نویسندگان معاصر فرانسوی معرفی کرد. نام مجموعه را نیز در انحصار خود دانست و اجازه نداد این مجموعه با همان نام منتشر شود. بنابراین ناشر این مجموعه را با عنوان پانوراما تقدیم مخاطبان می‌کند و تصمیم دارد جدا از گرفتن اجازه انتشار آثار معاصر فرانسوی، کتاب‌های دیگری نیز به این مجموعه اضافه کند. هدف این مجموعه چیزی نیست جز همان جمله معروف: «خواندن گزیده‌ای از آثار به مراتب بهتر از نخواندن آن‌هاست.»

درباره نویسنده

هنری میلر، پسر خیاط بروکلینی، در دسامبر سال ۱۸۹۱ در نیویورک به دنیا آمد و کودکی و نوجوانی اش را در خیابان‌های محل زندگی اش گذراند. پس از تحصیلی کوتاه مدت در سیتی کالج نیویورک شغل‌های متعددی را تجربه کرد و سرانجام مسئول پیک‌های شرکت وست یونیون تلگراف شد. سپس ازدواج کرد اما خیلی زود زنش را ول کرد. در سال ۱۹۱۷ اولین کتابش کندن بال‌ها را نوشت که هرگز منتشر نشد. کمی بعد در دَنس پلس برادوی با جون ادیث اسمرث آشنا شد؛ کسی که او را تشویق کرد و به او دلگرمی داد تا زندگی اش را به کلی وقف ادبیات کند. در سال ۱۹۳۰ این زوج در پاریس مقیم شد و آن‌جا زندگی کولی‌واری را در پیش گرفت و با آناییز نین، رمون کنو و بلز ساندرار ارتباط برقرار کرد. میلر در سال ۱۹۳۴ مدار رأس‌السرطان را نوشت، رمانی که این‌گونه توصیفش می‌کند: «هجو تهمت، هجو افترا، تصویری افراطی، آب دهانی بر هنر، لگدی به ماتحت هستی، به انسان، به تقدیر، به زمان، به زیبایی، به عشق.» پس از آن یک مجموعه داستان از او منتشر شد و دو رمان با عنوان‌های بهار سیاه و مدار رأس‌الجدی. این آثار به دلیل مواردی که داشتند در ایالات متحده ممنوع شدند اما مخفیانه دست‌به‌دست می‌چرخیدند و او را در مقام نویسنده‌ای آوانگارد معرفی می‌کردند. او در سال ۱۹۳۹ از جنگ گریخت، در منزل لارنس دارل رمان‌نویس انگلیسی مقیم شد و آن‌جا غول ماروسی را نوشت،

کتابی که به یونان اختصاص داده شده. بازگشت به ایالات متحده از راه سفری در دل کشور انجام گرفت که الهام‌بخش افشاگری‌هایی تندوتیز دربارهٔ مدرنیسم آمریکایی شد با عنوان کابوس با تهویهٔ مطبوع (۱۹۴۵) و خاطرات، خاطرات (۱۹۴۷). او بالاخره در بیگ سور کالیفرنیا ساکن شد؛ در «باغ لذت دنیوی» به انزوا روی آورد و عمرش را به نوشتن و نقاشی اختصاص داد. در سال‌های ۱۹۴۹ و ۱۹۶۰ خودزندگینامه‌اش را در قالب سه‌گانه‌ای جاه‌طلبانه منتشر کرد با عنوان تصلیب گلگون متشکل از سکسوس، پلکسوس و نکسوس. در سال ۱۹۶۱ سرانجام مدار رأس‌السرطان در زادگاهش منتشر شد. او در سال ۱۹۸۰ درگذشت.

هنری میلر نویسنده‌ای بود با فرهنگ اروپایی، داستان‌سرایی حیرت‌انگیز با آثاری غنی و پراحساس که دست به افشای ریاکاری و افراطی‌گری کشورش می‌زد.

آن‌ها زنده بودند و با من حرف می‌زدند

در اتاق کوچکی می‌نشینم، حالا یکی از دیوارهایش پر از کتاب است. اولین باری است که لذت کار کردن با چیزی مثل مجموعه‌ای از کتاب‌ها نصیبم شده. احتمالاً همه‌اش به بیشتر از پانصد جلد نمی‌رسد، اما اکثراً نشان‌دهنده انتخاب‌های خودم هستند. از وقتی نوشتن را شروع کرده‌ام، اولین باری است که کتاب‌های فراوانی احاطه‌ام کرده‌اند که همیشه دلم می‌خواست داشته باشمشان. به هر حال این حقیقت را که در گذشته بیشتر کارم را بدون یاری کتابخانه انجام داده‌ام امتیاز در نظر می‌گیرم نه کمبود.

یکی از اولین چیزهایی که با خواندن کتاب‌ها در نظرم تداعی می‌شود، تلاشی است که برای به دست آوردنشان می‌کردم. نه برای داشتنشان، این را یادتان باشد، بلکه برای در دست گرفتنشان. از لحظه‌ای که اشتیاق امانم را می‌برید، جلو رویم فقط و فقط موانع مختلف می‌دیدم. همیشه کتاب‌هایی که از کتابخانه عمومی می‌خواستم بیرون بودند. و البته هیچ‌وقت پولی در بساط نداشتم آن‌ها را بخرم. گرفتن مجوز از کتابخانه محلمان — آن موقع هجده نوزده سالم بود — برای امانت گرفتن اثر ضاله‌ای چون اعترافات یک ابله نوشته

استریندبرگ واقعاً ناممکن بود. آن روزها کتاب‌هایی که خواندنشان برای جوان‌ترها ممنوع بود، با ستاره‌هایی مشخص شده بودند — یک، دو یا سه ستاره — طبق درجه بی‌اخلاقی‌هایی که به آن‌ها نسبت داده می‌شد. به نظرم چنین روالی هنوز پابرجاست. امیدوارم همین‌طور باشد، چون جز این نوع طبقه‌بندی و ممنوعیت احمقانه، اقدام بهتری نمی‌شناسم که اشتیاق آدم را برانگیزد.

چه چیزی باعث می‌شود کتاب زنده باشد؟ خیلی اوقات این سؤال به ذهن می‌رسد! به نظرم پاسخش ساده است. کتاب با توصیه پرشور یک خواننده به خواننده‌ای دیگر زندگی می‌کند. هیچ چیز نمی‌تواند این انگیزه اساسی را در انسان خفه کند. با وجود نظرهای افراد بدبین و مردم‌گریز، من اعتقاد دارم انسان‌ها همیشه می‌کوشند عمیق‌ترین تجربیاتشان را با هم به اشتراک بگذارند.

کتاب یکی از معدود چیزهایی است که انسان‌ها از ته دل برایش احترام قایل‌اند. و آن انسان هرچه نیک‌تر باشد، راحت‌تر می‌تواند از محترم‌ترین دارایی‌های خود دل بکند. کتابی که بیهوده توی قفسه گذاشته شده، مهماتی هدررفته است. کتاب‌ها هم مثل پول باید مدام در جریان باشند. تا بالاترین درجه قرض داده و قرض گرفته شوند — هم کتاب‌ها هم پول! اما به‌ویژه کتاب‌ها، چون بسیار بیشتر از پول بیانگر مسائل‌اند. کتاب نه تنها دوست آدم است، بلکه برایتان دوست هم پیدا می‌کند. وقتی با دل و جان کتابی در اختیار داشته باشید، پربارید. اما وقتی آن را دست کسی بدهید پرباری‌تان سه برابر خواهد شد.

در این‌جا انگیزه‌ای مقاومت‌ناپذیر ناچارم می‌کند توصیه‌ای مختصر و مفید کنم. توصیه‌ام این است: تا جایی که می‌شود کم بخوانید، نه زیاد! آه، فکر نکنید به کسانی که غرق کتاب‌اند حسودی می‌کنم. من هم یواشکی دوست داشتم کتاب‌هایی را بخوانم که

مدت‌های مدید در ذهنم با آن‌ها کلنجار بروم. اما می‌دانم اهمیتی ندارد. حالا می‌دانم حتی لازم نبود ده درصد آن کتاب‌هایی را که خوانده‌ام بخوانم. سخت‌ترین کار در زندگی این است که یاد‌گیری فقط کارهایی را انجام بدهی که واقعاً به درد آسایش می‌خورد، واقعاً حیاتی است.

راه فوق‌العاده‌ای برای امتحان کردن این توصیه‌ ارزشمند وجود دارد، توصیه‌ای که به زبان آوردنش از روی بی‌ملاحظگی نبوده. وقتی به کتابی برمی‌خوری که دلتان می‌خواهد آن را بخوانید یا فکر می‌کنید باید بخوانید، آن کتاب را چند روزی رها کنید. اما با شدت هرچه‌تمام‌تر به آن فکر کنید. اجازه بدهید عنوان کتاب و اسم نویسنده در ذهنتان بچرخد. فکر کنید اگر آن فرصت را داشتید، چه چیزی ممکن بود بنویسید. با جدیت از خودتان پرسید واقعاً لزومی دارد این کتاب را به اندوخته‌ آگاهی‌تان یا ذخیره‌ خوشی‌تان اضافه کنید یا نه. بکوشید تصور کنید چه می‌شود اگر این لذت یا دانش اضافه را به دست نیاورید. بعد اگر متوجه شدید حتماً باید کتاب را بخوانید، با تیزهوشی کامل به آن فکر کنید. به این موضوع هم فکر کنید که هر چقدر جذاب باشد، چیز خیلی کمی از کتاب برایتان تازگی دارد. اگر با خودتان روراست باشید، متوجه می‌شوید به خاطر همین تلاش برای مقاومت در برابر انگیزه‌های آنی‌تان ارزشتان بالاتر رفته.

تردیدی نیست که اکثریت کتاب‌ها با یکدیگر اشتراک دارند. راستش تعداد کمی کتاب هست که چه در سبک و چه در محتوا نشانی از اصالت دارند. کتاب‌های بی‌همتا کمیاب‌اند — شاید کمتر از پنجاه تا، در کل انبار ادبیات. بلز ساندرار در یکی از رمان‌های زندگینامه‌ای اخیرش اشاره می‌کند به این‌که رمی دو گارمون به خاطر علم و آگاهی‌اش از کیفیت تکراری کتاب‌ها،

توانست در حوزه ادبیات کتاب‌هایی را انتخاب کند و بخواند که ارزش داشتند. خود ساندرار هم — مگر می‌شود شک داشت؟ — خواننده‌ای شگفت‌انگیز است. او بیشتر کتاب‌ها را به زبان اصلی نویسنده‌شان می‌خواند. قضیه به همین جا ختم نمی‌شود، وقتی از نویسنده‌ای خوشش می‌آید تمام کتاب‌هایی را که او نوشته می‌خواند به علاوه کل نامه‌ها و کتاب‌هایی که درباره او نوشته شده است. به نظرم در عصر ما موردی مثل مورد او یافت نمی‌شود. چون او نه تنها جامع و عمیق کتاب می‌خواند، بلکه خودش هم کتاب‌های زیادی نوشته، یعنی در کنار کار اصلی‌اش. چون بلز ساندرار هرچه نباشد، مرد عمل است، ماجراجو و کاشف، مردی که یاد گرفته چطور وقتش را شاهانه هدر بدهد. او تا اندازه‌ای ژولیوس سزار ادبیات است.

یک روز بنا به درخواست گالیمار، ناشر فرانسوی، فهرستی تهیه کردم از صد کتابی که به نظرم بیشترین تأثیر را رویم گذاشته‌اند. واقعاً فهرست عجیبی است و شامل عنوان‌های ناهماهنگی مثل پسر بد پک،^۱ نامه‌های ماهاتما، و جزیره پیتکرن.^۲ کتاب اول را که قطعاً کتاب بدی است، در بچگی‌هایم خواندم. فکر کردم ارزشش را دارد توی فهرستم قرار بگیرد چون هیچ کتاب دیگری باعث نشده بود آن قدر از ته دل بخندم. بعد در نوجوانی، گهگاه سری به کتابخانه محل می‌زدم تا کتاب‌های قفسه طنز را بردارم. اما به نظرم تعداد کمی از آن‌ها واقعاً طنز بودند! این حوزه از ادبیات کاملاً ضعیف و ناقص است. بعد از اشاره به هاکلبری فین، خمره طلا،^۳ لیسستراتا،^۴

۱. داستان‌هایی طنز نوشته جورج ویلبر پک. — م.

۲. رمانی نوشته چارلز نورد هاف و جیمز نورمن هال. — م.

۳. رمانی از جیمز استیونز. — م.

۴. نام نمایشی از آریستوفان، کمدی نویسنده یونانی. — م.

نفوس مرده،^۱ دو سه تا کتاب از چسترتون، و جونو و پیکاک،^۲ واقعاً نمی‌توانم اثر برجسته دیگری را در بخش طنز نام ببرم. قسمت‌هایی از آثار داستایفسکی و هامسون هستند که همچنان باعث می‌شوند از فرط خندیدن اشکم دربیاید، جدی می‌گویم اما فقط قسمت‌های کوتاهی هستند. طنزنویس‌های حرفه‌ای و اسامی‌شان یک لشکر می‌شوند که بی‌نهایت حوصله‌ام را سر می‌برند. کتاب‌هایی که درباره طنزند، مثل آثار مکس ایستمن، آرتور کوستلر، یا برگسون هم به نظرم کسالت‌بارند. حس می‌کنم اگر بتوانم قبل از مردنم فقط یک کتاب طنزآمیز بنویسم، موفقیت بزرگی کسب کرده‌ام. از قضا چینی‌ها حس شوخ‌طبعی خاصی دارند که برایم بسیار نزدیک و عزیز است، مخصوصاً شاعرها و فیلسوف‌هایشان.

در کتاب‌های کودکان، که از همه بیشتر ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند — منظوم قصه‌های پریان، افسانه‌ها، اسطوره‌ها، و تمثیل‌هاست — بدیهی است طنز کاملاً غایب است. به نظر می‌آید وحشت و تراژدی، حرص و بی‌رحمی، از عناصر اساسی این داستان‌ها هستند. اما با خواندن این کتاب‌هاست که قوه تخیل تغذیه می‌شود. همچنان‌که بزرگ‌تر می‌شویم، به ندرت می‌توانیم خیالپردازی و تخیل کنیم. آدم روی تردمیلی حرکت می‌کند که مدام یکنواخت‌تر می‌شود. ذهن آن‌قدر کند می‌شود که فقط یک کتاب فوق‌العاده می‌تواند آدم را از بی‌اعتنایی و بی‌علاقگی خلاص کند.

عامل مهمی در کتاب خواندن در بچگی وجود دارد که فراموشش می‌کنیم — محیط فیزیکی موقعیت. آدم سال‌ها بعد حس یک کتاب محبوب را چقدر خوب به یاد می‌آورد، تایپوگرافی، جلد، تصاویر، و این جور چیزها را. آدم چه راحت می‌تواند زمان و مکان اولین باری

۱. رمان معروف نیکلای گوگول. — م.

۲. نمایشنامه‌ای از شون اوکیسی، نویسنده ایرلندی. — م.